



حسد سر رشته همه بدیهاست/ به واسطه تکبر دین از بین می‌رود

امام حسن مجتبی(ع) فرمودند: هلاکت و نابودی مردم در سه چیز است: کبر و حرص و حسد. تکبر که به سبب آن دین از بین می‌رود. حرص که دشمن جان آدمی است و حسد هم سر رشته بدیهاست.

امام حسن مجتبی(ع) فرمودند: هلاکت و نابودی مردم در سه چیز است: کبر و حرص و حسد. تکبر که به سبب آن دین از بین می‌رود. حرص که دشمن جان آدمی است و حسد هم سر رشته بدیهاست.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر چکیده چهارمین جلسه از بحث حسد از سلسله مباحث اخلاق مرحوم آیت الله مجتبی تهرانی است که فایل صوتی آن در سایت دفتر حفظ و نشر آثار ایشان موجود است.

بسم الله الرحمن الرحيم

قال امام المجتبی علیه السلام: "هلاک الناس فی ثلاث: الکبر، الحرص، الحسد. الکبر به هلاک الدین و به لعن ابلیس. الحرص عدو النفس و به اخراج آدم من الجنة. الحسد رائد السوء و به قتل قابیل هابیل." امام حسن مجتبی(ع) فرمودند: هلاکت و نابودی مردم در سه چیز است: کبر و حرص و حسد. تکبر که به سبب آن دین از بین می‌رود. به واسطه آن، ابلیس، مورد لعنت قرار گرفت. حرص که دشمن جان آدمی است و با واسطه آن آدم از بهشت خارج شد. حسد که سر رشته بدیهاست و به واسطه آن هابیل، قابیل را کشت.

در سه هفته قبل به تعریف رذیله حسد و تمایز آن با مفاهیم نصیحت و غیرت و غبطه پرداختیم. مراتب و پنج اثر شوم حسد را برشمردیم. گفتیم شخص حسود هیچ گاه در جامعه شرافت پیدا نمی‌کند. دو عامل تعالی جامعه را با هم خواندیم و تأثیر حسد بر این مسأله را دیدیم. همچنین محک‌هایی بیان کردیم و نشانه‌هایی را گفتیم که به کمک آنها می‌توانستیم بفهمیم آیا خودمان و جامعه مان مبتلا به این رذیله هستیم یا خیر.

نشانه های حسد:

• چاپلوسی و تملق محسود توسط حسود در پیش روی او و غیبت و بدگویی از وی در غیابش؛ این نشانه حسد مرتبه ضعیفی از ابتلا به این رذیله است و اگر شخص، گرفتار مرتبه شدید تری از حسد بود رودرروی محسود نیز از او بد می‌گفت و وی را نکوهش می‌کرد.

• بددهنی؛ گفتیم اگر حسد از مراتب ضعیف خود گذشته باشد و ریشه دار شده باشد، فرد مبتلا نه تنها در پشت سر محسود بدگویی می‌کند، که از بددهنی و نکوهش فرد متنعم به نعمت در حضور خودش نیز ابایی ندارد.

• شماتت کردن محسود توسط حاسد؛ شماتت به معنای خوشحال شدن از ابتلای دیگری به غمی ست. اگر انسان از مبتلا شدن کسی به غمی خوشحال شد این نشانه ای از حسد است.

امام صادق(ع) به نقل از لقمان می‌فرمایند: لقمان به فرزندش گفت شخص حسود سه نشانه دارد:

اول) پشت سر محسودش غیبت می‌کند

دوم) پیش روی او چاپلوسی می‌کند.

سوم) به مصیبت او شماتت می‌کند (از ابتلای او به غم یا مصیبت، شاد می‌شود و زباناً به محسود زخم زبان می‌زند و گاهی حرف‌هایی می‌زند که شادمانی درونی اش را مکشوف می‌کند)

پس نشانه ی بارز حسود این است که اگر نعمتی از محسود گرفته شد یا به غمی مبتلا شد، حسود خوشحال می‌شود و اگر نعمتی از محسود زایل شد یا غم و مصیبتی از او رفع شد او ناراحت و غمگین می‌شود. "إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا"

• فرد مبتلا به رذیله حسد دیگر اهل عفو نیست و متخلص به خشم و انتقام جویی خواهد شد؛ نه انتقامی که در قبال حقی که از او ضایع شده است، بلکه اهل شدت و نهایت طلبی در انتقام جویی می‌شود.

• نمامی و سخن چینی فرد حسود؛ گفتیم وقتی حالت درونی حسد به بیرون بروز پیدا کند و به مرحله زبان برسد، ظهور این رذیله در این مرحله بصورت غیبت، تهمت و سخن چینی خواهد بود که برای کوباندن شخص محسود است.

حسود با کسی که هیچ بدی در حق وی نکرده است دشمنی و بددهنی می‌کند.

• بخل؛ بخل هم مانند برخی دیگر از نشانه های حسد می‌تواند خود، یکی از ریشه های این رذیله هم باشد.

تمام این نشانه‌هایی که مطرح کردیم می‌توانند در ربط با سایر رذایل هم باشند. یعنی می‌توانیم این نشانه‌ها را در وجود خودمان یا کسی ببینیم و دلیل اینها، حسد و یا رذیله‌های دیگری نیز باشند و در این مواقع باز تکیه می‌کنیم روی همان نشانه ی اصلی ابتلا به حسد که شادمانی بر فقدان نعمت و رسیدن مصیبت به غیر، و ناراحتی بر متنعم شدنشان به نعمتی و رفع غمی باشد.

منشأ حسد:

• اول) خبث طینت: پیشتر در رابطه با تفاوت های "حالت" گذرا و "ملکه" حرف زدیم و گفتیم اگر حالت حسادت به ما عارض شد باید نگذاریم که تبدیل به ملکه و عادت و خوی ثابت ما بشود. یکی از ریشه های رذایل و در عین حال، یکی از موانع رفع آنها "خبث طینت" است. یعنی کثیفی و آلودگی ای که ماندگار شده. کسی را تصور کنید که همین که متوجه بشود فردی متنعم به نعمتی شده است، با وجود اینکه این نعمت به او آسیبی نمی رساند و آن فرد هم دشمنی با وی ندارد و فاقد شدن محسود از آن نعمت برای محسود سودی ندارد و اصلاً شاید محسود را هم نشناسد، اما با همه این اوصاف، همین که مطلع می شود که موجودی متنعم به نعمتی شده تمنی زوال آن را دارد و از این برخورداری دیگران از نعمت ناراحت و در عذاب است.

این شخص اسیر خبث طینت و نفس پست و رذل است. انسانی که فطرتش سلامت باشد حتی از آسیب دیدن یک گربه که هم نوع او هم نیست ناراحت می شود، چه برسد به انسان که نه تنها هم جنس اوست، که هم نوع او نیز هست. علمای اخلاق، این نوع خبث طینت را ناشی از یکی از شدیدترین مراتب بخل می دانند که نه تنها خودش بخشنده نیست، اگر شخص ثالثی هم بخشی کرد و به کسی خیری رسید، محسود از بخشندگی شخص ثالث هم ناراحت می شود.

یک وقت هست فردی از زایل شدن نعمتی از شخص کافر ملحد مرتد ... خوشحال می شود و می گویند چرا خوشحال شدی؟ وی جنبه الهی می دهد به این خوشحالی اش؛ یک وقت کسی هست که اصلاً کاری به خدا و پیغمبر و مسلمان و کافر ندارد! حتی اگر شخص پیامبر هم متنعم به لطف و نعمتی شود او ناراحت می شود. اینجا دیگر ریشه این خبث درونی او صرفاً از حسد ناشی نشده است، بلکه جمعی از رذایل اعم از حرص و کبر و حسد و ... باعث تیرگی درون او و گرفتاری اش در این دره هولناک شده است.

خبث باطن ذاتی نیست بلکه بازده و نتیجه عملکرد شخص است. فطرت اولیه انسانها پاک و الهی بوده و این تیرگی ها در آن راهی نداشته. ارتکاب به گناهان روی روح تأثیر دارند و هر چه گناهان زیاد تر، تیرگی آنها روی باطن و فطرت پاک اولیه انسان بیشتر می شود. پس تداوم در گناه کردن انسان را به بدترین مراتب خبث باطن می کشاند و به گفته علمای اخلاق، اگر ریشه حسد خبث نفس باشد درمانش، اگر نگوییم محال است، از سخت ترین کارهاست.

دوم) دشمنی و خصومت "شخصی"؛ یک وقت هست که عداوت شخصی نیست و الهی است که نه تنها این حالت بد نیست بلکه فضیلت هم هست. حب بالله و بغض فی الله؛ دوستی برای خدا و به خاطر خدا و دشمنی برای خدا و با دشمنان خدا. اینجا حتی به تمنی زوال نعمت از او نیز حسد نمی گویند چون دشمنی الهی ست و نه انسانی. اما در بحث حسد، دشمنی و خصومت شخصی ست و نه الهی. اگر شخص ببیند دشمنش به مصیبتی گرفتار آمده خوشحال می شود و این قطعاً گویای حالت حسد است چرا که مطلوب او بوده که حالا از محقق شدنش خوشحال شده و الا که خوشحالی معنایی نداشت!

مطلوبات انسان اینگونه است:

گاهی قدرت رسیدن به مطلوب را ندارد.

گاهی قدرت دارد و اقدام هم می کند.

گاهی قدرت دارد و اقدام نمی کند.

در باب حسد هم این تقسیم بندی معتبر است. آن دسته از حسودهایی که قدرت ندارند که نعمتی را از محسود زایل کنند می گویند واگذارش می کنم به روزگار و اگر آن نعمت از بین رفت می گویند "خدا خوب انتقامی از او گرفت!" در صورتی که خود او قدرت نداشته و حالا می گوید خدا انتقامش را گرفت.

دسته دوم قدرت دارند که نعمتی را از کسی بگیرند و همین کار را هم می کنند.

دسته سوم حسودهایی هستند که قدرت دارند، ولی بنا به ملاحظاتی که دارند نمی خواهند خودشان را خراب کنند و اقدامی نمی کنند اما اگر آن نعمت روزی از وی زایل شود در درونشان عمیقاً خوشحال می شوند.

"من عرف نفسه فقد عرف ربه" انسان باید برود خودش را بشناسد که مبدا خودش کلاه سر خودش بگذارد و خطاهای خود را توجیه کند و خودش دام خودش باشد. حسادتش باعث می شود در برابر از دست رفتن نعمت شخصی خوشحالی کند و بعد می گوید خدا انتقام از او گرفت؛ خواست خدا بوده که او دچار فلان مصیبتی شود؛ انحصار طلبی. این خصلت در انسان وجود دارد که بعد، بیشتر توضیح خواهیم داد.